



سیمای اوحدی در شعر او



دکتر ابراهیم رنجبر*

بزرگان معاصر اوحدی و ادوار بعد از وی غالباً در ردیف حکما و عرفا و شاعرانِ عارف یاد کرده و او را به صفای باطن و بلاغت شعر ستوده‌اند. دولتشاه سمرقندی در «تذکره الشعرا»، نورالله بن شریف در «مجالس المؤمنین»، معصوم‌علی نعمت‌اللهی شیرازی در «طرائق الحقایق»، رضاقلی‌خان هدایت در «ریاض العارفين» و «مجمع الفصحاح»، شمس‌الدین سامی در «قاموس الأعلام»، محمدعلی مدرس در «ریحانة الأدب»، محمدعلی تربیت در «دانشمندان آذربایجان»، حسین مسرور در مقاله «شرح حال اوحدی مراغه‌ای» در مجله ارمان، سال ۹، ص ۱۲۵-۱۳۴، میرغیاث‌الدین محمد خواندمیر در «حبيب السیر»، اسماعیل باشا البغدادی در «أسماء المؤلفین و آثار المصنّفین»، ابن عبدالرسول حسینی زنوزی در «ریاض الجنّه»، امیرالملک سیدمحمد صدیق در «شمع انجمن»، محمود قرخ در «احوال و آثار اوحدی»، آقابزرگ تهرانی در «الذریعة إلى تصانیف الشیعه»، بهمن میرزا قاجار در «تذکره محمدشاهی»، محمد قدرت‌الله گویاموی در «نتایج الأفكار»، عباس اقبال آشتیانی در «تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت»، رضازاده شفق در «تاریخ ادبیات ایران»، سلطان حسین بایقرا در «مجالس العشاق»، عبدالرحمان جامی در «نفاحات الأنس»، محمد بقای سهارنپوری در «مرآت جهان‌نما»، امین احمد رازی در «هفت اقلیم»، ذبیح‌الله صفا در «گنج سخن» و «تاریخ ادبیات در ایران»، میرعلاءالدوله متخلص به

کامی در «نقایس المآثر»، علی ابراهیم خان متخلص به خلیل در «صُحُف ابراهیم»، علیقلی خان داغستانی متخلص به واله در «ریاضُ الشعراء»، شیخ ابوالقاسم بن ابوحامد بن نصر البیان انصاری کازرونی در «سَلَمُ السَّموات»، شاه حسین بن ملک غیاث‌الدین محمود سیستانی در «خَيْرُ البیان»، محمّد معین در «فرهنگ فارسی»، عزیز دولت‌آبادی در «سخنوران آذربایجان» و علی‌اکبر دهخدا در «لغت‌نامه» از جمله کسانی هستند که از «اوحدی» به نیکی یاد کرده‌اند. از نام آثار پیداست که غالباً به ذکر نام و یاد عرفا و اهل صفا و شعرای عارف تعلق دارند. شعر اخلاقی و عرفانی و نصایح خالص و بی‌شائبه اوحدی سیمای او را به صفا و وارستگی روشن کرده است. آن‌گاه بدیهی است که نام وی در زمره اصل صفا ذکر شود.

آنچه در میان آرای نویسندگان احوال او مشترک و مکرر است، این است که اوحدی مردی وارسته، عارف، کامل، متقی و باصفا بود و بر اغلب علوم زمان خود آگاهی داشت و این باعث شده است که در سخنوری و شاعری نیز توانایی وافر داشته باشد. در اسلوب سخنوری هرچند در قصاید و غزلیات و مثنویات گاهی از شاعران پیشین، خصوصاً از سنایی و سعدی اقتباس‌ها و پیروی‌ها کرده و جام جم خود را به پیروی از «حدیقه الحقیقه و شریعة الطّریقه» سنایی سروده، این کار را به حدی خوب انجام داده که می‌توان گفت به سهم خود اثری منحصربه‌فرد آفریده است؛ به طوری که بنا به نظر بعضی از نویسندگان، از جمله دولت‌شاه سمرقندی و صاحب هفت‌اقلیم، در مدت کمتر از یک ماه از تألیف «جام جم» بیش از چهارصد نسخه از آن نوشته و بین مردمان و اهل ادب به قیمت گزاف معامله شده است. بی‌دلیل نیست که شاعر بزرگی مانند حافظ به اشعار وی نظر داشته است.

آثاری که از اوحدی به‌جامانده‌اند از این قرارند:

دیوان، شامل قصاید، غزلیات، رباعیات و ترکیبات و چند بیت به لهجه اصفهانی و مربعات، جمعاً حدود ده هزار بیت؛ منظومه جام جم، ۴۵۱۷ بیت، بر وزن حدیقه سنایی، که نظم آن حدود یک سال طول کشیده و در ۷۳۳ ختم شده است؛ منطق العشاق یا ده‌نامه که حدود پانصد بیت دارد و موضوع آن بیان احوال عاشق و معشوقی است که ناز و نیاز عاشقانه خود را در نامه‌هایی که به یکدیگر نوشته‌اند، بیان کرده‌اند و از این طریق مضامین عارفانه‌ای که در عالم دل اوحدی موج می‌زده است، آشکار می‌شود.

می‌دانیم که خمیره شعر فارسی مدح و ستایش صاحبان زر و زور به طمع کسب جاه و مال بادآورده بوده و هنر به خدمت تبلیغ عظمت دستگاه سلاطین گماشته شده بود. این امر از آغاز شعر فارسی دری به قوت و کثرت تمام رایج بوده و هنوز هم از رواج نیفتاده است. اگر شاعر بزرگی مثل سنایی در نیمه راه حیات هنری از این امر قبیح پشیمان شد و شاعر وارسته مشهوری مانند سعدی عنصر تلخ پند را با مدح در هم آمیخت و شاعر منتقد بی‌مانندی مثل حافظ نتوانست از مدح کناره گیرد، با مطالعه تاریخ تحوّل شعر فارسی خواننده منصف، شاعر وارسته‌ای مانند اوحدی را می‌ستاید که هرچند نتوانسته است خود را از لوّث مدح به‌کلی مصون دارد، تاجایی که مقدور بوده، خود را دور داشته و به پند و اندرز مشغول بوده است و البته در مدح

ممدوح به جای اغراق در اوصاف بی معنی مثل نژادگی و بخشندگی و خون‌ریزی، اوصاف عقل و عدل و دانش و دیگر فضایل مرسوم زمان را در وجود ممدوح جُسته است. از حدود ۱۵ هزار بیت، نزدیک ۱۱۲ بیت در مدح اُمرا و وزیران زمان شاعر سروده و باقی در مناجات، نعت رسول، شأن علی بن ابی طالب و شرح مظلومیّت حسین بن علی، امام سوم شیعیان دوازده‌امامی، است. طلب هدایت و بخشایش از بارگاه الهی، شناخت جوهر نفس، هدف خالق از آفرینش انسان، لزوم جستن راه سعادت حقیقی، بیان عزّت تقوی و متقی، تحریض به کشف اسرار آفرینش، تشویق به ذکر خدا، بیان فواید ترک دنیا، تنبیه به گذر شتابان عمر، بیان احوال حقایق شناسان، تقبیح علمای صوری، بیان کوتاهی عمر، ستایش پیامبر اسلام به سبب رازدانی، بی‌وفایی زمانه، بی‌اعتنایی معشوق ازلی به عاشقان خود، پند در شناخت دوست از دشمن دوست‌نما، طلب آموزش، راهزنی حواس از دل، سختی کار عشق، توصیه به ترک مردم‌آزاری، شکایت از سختی دوران، لزوم پند گرفتن از مرگ دیگران، ستایش اهل کرم و شهامت و شجاعت، تأسّف خوردن به عمری که بی‌فایده گذشته است، تمجید تواضع با مردم، نیکوکاری را هدف زندگی تلقی کردن و تأکید به تصفیّه باطن موضوعاتی هستند که اوحدی درباره آن‌ها قصاید غزایی سروده است. نزدیک هشت هزار و سیصد بیت غزل او در وصف دلربایی‌های معشوق ازلی و شاهد بی‌نظیر، تبیین صفای باطن، وصف عشق، شرح احوال جان شیفته و دل‌سوخته، رموز طریقت، بهار بی‌خزان عاشقان، جمال حقیقت و بالاخره بیان ظرایف عشق و عرفان است؛ چنان‌که در میان شاعران عارف و عارفان شاعر و عاشقان واصل و واصلان عاشق مرسوم است. بی‌سبب نیست که شمیسا او را «شاعر صوفی و غزل‌سرای خوب بعد از سعدی» می‌داند چنان‌که «گاه الهام‌بخش حافظ بوده است» (شمیسا، ۱۳۷۰: ۱۱۸). اگرچه او بر مشرب تصوّف است، بیش از اینکه صوفی باشد، قلندریان مخلص را می‌ستاید و بر «مدّعیان دروغین قلندری» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۳۲۴) می‌تازد. تنها ملاک اوحدی حبّ و بغض دیگران، میزان «التّعظیم لِأمر الله و الشّفقت علی خلق الله» است. شاید یکی از علل این تقرّب استغراق اوحدی را کشف اسرار هستی و رموز نهان حقایقی است که او را به حال خود رها نمی‌کنند. این قصیده - که محور عمودی محکمی دارد و معلومات و سؤالات و معماهای حیات فکری اوحدی را باز می‌گوید - شاهدهی گویا بر این سخن است:

۱. این چرخِ گردگردِ کواکب‌نگار چیست؟
 ۲. هان! ای حکیم، هرچه پیرسم تُرا، بگوی
 ۳. پروردگار نفس بیاید شناختن
 ۴. زین سوی لامکان و از آن سوی هفت‌چرخ
 ۵. این طول و عرض چند و زمان و مکان کدام؟
 ۶. این چار عنصر و سه موالید و شش جهت
 ۷. این جانِ روشن و تنِ تاریک را چه حال؟
- وین اخترِ ستیزه‌گر کینه‌کار چیست؟
تا مُنکشف شود که درین پودوتار چیست؟
این نفس خود چه باشد و پروردگار چیست؟
پیوند آن دو واسطه کامکار چیست؟
این خطّ و نقطه چون و محیط و مدار چیست؟
این پنج زورق و دو در و یک سوار چیست؟
وین خاک ساکن و فلک بی‌قرار چیست؟

۸. این وصلت و مُفَارَقَت و جوهر و عَرَض
 ۹. این قلب و این لِسَان و سکوت و کلام چه؟
 ۱۰. در یک مگس مجاورتِ نوش و زهر چون؟
 ۱۱. اصل فرشته از چه و نسلِ پری زِ که؟
 ۱۲. در پایِ دارِ این فلکِ بی‌گناه‌گش
 ۱۳. آوردنش به عالم و بُردن به خاک چند؟
 ۱۴. گوشِ ملوک از «لَمَنِ الْمُلْک» چون پُر است
 ۱۵. منزل یکی و راه یکی و روش یکی
 ۱۶. اعداد را چو اصل به غیر از یکی نبود
 ۱۷. ای نقش‌بند پیکر معنی، بگوی تا
 ۱۸. الهام و وحی و کشف و مقامات و معجزه
 ۱۹. ابلیس و خُلد و آدم و حوّا و خوشه چه؟
 ۲۰. مصر و عزیز و یوسف و زندان و خواب چه؟
 ۲۱. سیر بُراق و مسجدِ اقصی و جبرئیل
 ۲۲. بوجهل را مخالفتِ احمد از چه خاست؟
 ۲۳. این حجّ و عمره و حرم و کعبه و مقام
 ۲۴. رومی‌رخان هفت‌زمین را چنان طواف
 ۲۵. گردیده‌ای مدینهٔ عِلْم رسول را
 ۲۶. مدّ صراط و وضع ترازو و طیّ ارض
 ۲۷. رحمت چو در قیاس فزون آمد از غضب
 ۲۸. از جای آمدن تو اگر واقفی به عقل
 ۲۹. فرمان که می‌دهد به مکافاتِ نیک و بد؟
 ۳۰. ای زاهد، ار به سِرِّ عبادت رسیده‌ای
 ۳۱. هر جزو را که بازشمردم حقیقت است
 ۳۲. امر رموز «لیسک فی جَبّتی» چه بود؟
 ۳۳. بر ما هزار گونه مباهات می‌کُنی
 ۳۴. گر جاهلی، ز راهرو کاروان پیرس
 ۳۵. تا کی دويدنت به یَسار از یَمین چنان؟
 ۳۶. ما در حصار این فلکِ تیز گردشیم
- این بهمن و تَموز و خزان و بهار چیست؟
این طبع و این مزاج و خیال و بخار چیست؟
در یک مکان مناسبت گنج و مار چیست؟
وین آدمی بدین صفت و اعتبار چیست؟
چندین هزار پیکر ناپایدار چیست؟
پروردنش به شکر و کردن شکار چیست؟
باز این نزاع و نخوت و این گیرودار چیست؟
چندین هزار تفرقه در هر کنار چیست؟
این عقده‌های مختلف اندر شمار چیست؟
زین نقش‌ها ارادت صورت‌نگار چیست؟
در جنبش نبی و ولی آشکار چیست؟
ذبح و خلیل و گلشن و نمرود و نار چیست؟
طور و عصا و موسی و سجّیل‌خوار چیست؟
طوبی و عرش و سدره و دیدار یار چیست؟
وآن عنکبوت و پرده و صدیق و غار چیست؟
وین خلق و سعی و وقفه و رمی حجار چیست؟
بر گرد آن سُرادقِ زنگی‌شعار چیست؟
باب مدینه و اسد و ذوالفقار چیست؟
هول حساب و قول شفاعت‌گزار چیست؟
تشویش عبد و خشم خداوندگار چیست؟
در بازگشتن این فَزَع و زینهار چیست؟
مخلوق را درین بد و نیک اختیار چیست؟
شرط نماز و روزهٔ لیل و نهار چیست؟
گر راه بُرده‌ای به حقیقت، بیار، چیست؟
آن گفتنِ «أنا الحق» و منصور و دار چیست؟
ای مدّعی بگو که: یکی از هزار چیست؟
ور عارفی، بگوی که تا: اصل کار چیست؟
نادیده این‌قدر که یمین از یَسار چیست؟
وز جان بی‌خبر که: بُرون از حصار چیست؟

۳۷. ای پادشاه، اگر نظرِ لطف می‌کنی زان روی پرده دور گُن، این انتظار چیست؟
 ۳۸. با اوحدی ز آتشِ دوزخ سخن مگوی در دستِ این شکسته دلِ خاکسار چیست؟
 ۳۹. بارانِ رحمتِ توبه هر گوشه می‌رسد او هم به کوی تُست، برو هم بیار، چیست؟

ابیات ۱، ۴، ۶، ۶، ۷، ۸، ۲۱ و ۳۶ از وقوف کامل اوحدی به علم نجوم و اصطلاحات نجومی حکایت می‌کنند. هستی‌شناسی نجومی او محدود به دانشی است که از طریق ترجمه آثار فلسفی فلاسفه یونان باستان به ایران رسیده بود و در آثار فلسفی فلاسفه‌ای مانند فارابی و ابن‌سینا و در شعر شاعرانی مثل ناصر خسرو، سنایی، خاقانی و انوری به کرات بیان شده است. البته اینکه فضای آبی بالای سر آدمی را چرخ نامیده‌اند و با چاکرای هندی و اعتقاد به تناسخ در میان هندوان و در فلسفه هندی، ارتباط دارد، بحث دیگری است؛ اما چرخ از اعتقاد قدما به گردان بودن آسمان هفت طبقه به گرد زمین حکایت می‌کند. از مباحث مربوط به دنیای نجوم فقط به این نکته اشاره می‌کنم که اوحدی با وجود گرایش به عرفان اسلامی از این اعتقاد برآمده از مطالعات نجومی، که سیارات حاکم زندگی آدمیان‌اند، دور نبوده و «اختر ستیزه‌گر کینه‌کار»، یعنی طالع خود را مذمت کرده است؛ حال آنکه پیش از وی ناصر خسرو به این تفکر معترض بوده است:

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را برون گن ز سر باد و خیره‌سری را
 بری دان از افعال چرخ برین را نشاید ز دانا نکوهش بری را

از ابیات ۳، ۴، ۷، ۸، ۱۸، ۱۹، ۲۷ و ۳۷ برمی‌آید که گاهی ذهن و فکر و عقل و دلِ اوحدی غرق در کشف رموز معانی متافیزیکی بوده است. چندوچون ذاتِ احدیت، ماهیت جان آدمی و مسأله مرگ، ذات و خلقت فرشتگان، اعجاز تشکّل هستی از عناصر متضاد، روشن نبودن هدف خلقت و مسائلی از این قبیل اوحدی را به تفکر و مطالعه وامی‌داشته‌اند، ولی پیوسته تهی‌دست از سیر آن عوالم بازمی‌گشته است و همچنین باوجود اینکه حکما را از کشف آن رموز عاجز می‌دیده، به هیچ حال ضعف به ایمان خود راه نمی‌داده است و به معنی و حقایق متافیزیکی و عوالم الوهیت و ملایک و روح ایمان داشته است.

از ابیات ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۲، ۱۳ و ۱۷ برمی‌آید که او با مباحث متنوع فلسفی آشنایی داشته و درعین حال از جواب‌هایی که فلاسفه به پرسش‌های متداول می‌داده‌اند، خرسند نبوده است. اینکه زمین ساکن و مرکز عالم و آسمان گردان و هفت طبقه و به هر طبقه‌ای سیاره‌ای حاکم است، موتیف اصلی این بینش فلسفی به‌شمار می‌رود. بینش فلسفی اوحدی در سه دایره قابل بررسی است: در دایره اول به معارفی توجّه دارد که متافیزیک مطلق به‌شمار می‌رود و از دسترس تفکر و تجربه خارج است و صرفاً از طریق نقل و مطالعه کتب آسمانی و ایمان به اقوال و احوال انبیا حاصل می‌شود، مانند ذات باری تعالی، عالم فرشتگان و عالم روح. اوحدی با ایمان و قبول از این عوالم سخن گفته، بی‌آنکه از کم و کیف آن مطلع باشد؛ در دایره دوم از اعتقادات و معارفی سخن می‌گوید که نه متعلق به متافیزیک‌اند و نه متعلق به عالم تجارب علمی، بلکه بین

آن دو هستند. بدین دلیل در رد و قبول آن سخن نتوان گفت، اما اوحدی بی‌شبهه آن‌ها را پذیرفته است. یکی از این معارف اعتقاد به قانون علیّت در خلقت است. در این شعر اوحدی ده‌ها سؤال طرح کرده و جواب هیچ‌یک را هم نداده است و ظاهراً جوابی هم برای آن‌ها در زمان وی نبوده است؛ اما نبود جواب علمی یا منطقی یا فلسفی او را به این سو سوق نداده است که خلقت آشفته است و تابع قانون خاصی نیست، بلکه از لحن سخن او برمی‌آید که تمام هستی تابع قانون علیّت است و همگی متصل و بسته به یک علت اولی هستند و همین رشته محکم و واحد توانسته اضمحلالی مثل نوش و نیش را در یکجا جمع کند و از اضمحلالی مثل عناصر اربعه موالییدِ ثلاثه تولید کند؛ دایره سوم گاهی در حوزه علم فلسفی و گاهی در حوزه فلسفه علمی است، مانند عناصر اربعه و جوهر و عرض و امثال آن‌ها.

ابیات ۱۲، ۱۸ و ۳۰ از وقوف وی به علم کلام سخن می‌گویند. به حکم بیت سوم پیش کلامی اوحدی از اعتقاد وی به کثرت، نه وحدت مطلق، حکایت می‌کند. یعنی از دید کلامی او هستی در عین حال که متکی به ذات ازلی خالق است، عین آن نیست و منتزع از آن است. همچنین او مانند خیام در مورد تولّد و مرگ و علت جریان حیات در بین این دو نقطه پرسش دارد و ماهیت مرگ برای او روشن نیست و حتی آن را جور طبیعت در حق انسان قلمداد می‌کند. از دید او خلقت و به تبع آن انسان دائماً در تحوّل است و این تحوّل از تولّد تا مرگ جریان دارد و اما سرچشمه این تحوّل خالق است و انسان در تحوّل مجبور و در مورد علت و هدف آن غافل است.

به حکم ابیات ۱۴ و ۱۹ اوحدی از دانش قرآنی برخوردار بوده است. با اینکه او در سلک سالکان است، خداوند صرفاً در صفات جمالیّه بر او متجلّی نمی‌شود، بلکه در صفات جلالیه نیز متجلّی می‌شود و این تجلّی تا حدّی است که به تصوّر او دیگران نیز باید از این تجلّی بهره‌مند باشند. بدین جهت از اعمال قدرتمندان شگفت زده است که چرا از او نمی‌ترسند و همچنان در جهل و غفلت خود غوطه‌ور و مشغول «نزاع و نخوت و گیرودار» اند.

بیت ۱۶ از علم حساب اوحدی پرده برمی‌دارد. با اینکه عرفا به سود و زیان عالم بی‌اعتنا هستند، اوحدی علم سود و زیان را آموخته و از آن در شعر خود استفاده کرده است؛ حال آنکه کمتر عارفی می‌شناسیم که در شعرش از علم حساب سخنی در میان باشد.

در ابیات ۱۹ تا ۲۲ از دانش تاریخی او خبر می‌گیریم. او با تاریخ عمومی جهان و تاریخ اسلام و حیات نبوی آشنایی و به جزئیات خاص آن توجه داشته است؛ کما اینکه از داستان خلقت آدم و زندگی حضرت ابراهیم و یوسف و موسی - علیهم السّلام - مطلع بوده و در خصوص معراج پیامبر به معراج جسمانی اعتقاد داشته است.

ابیات ۲۳، ۲۶ و ۲۷ از وقوف او بر احکام دینی و بیت ۳۲ از معرفت عرفانی وی حکایت می‌کنند. اوحدی با اینکه عارف وارسته‌ای است، به کلی به حالت انقطاع نرسیده است و سود و زیان و بیش و کم

زندگی برایش مهم است؛ چنان‌که در بیت اول، از بخت بد خود گله دارد و طالع خود را اختر ستیزه‌گر کینه‌کار می‌خواند و مرگ را نه عین وصال، بلکه عین انقطاع تلقی می‌کند. با همه این‌ها اوحدی در ردیف عرفای وارسته و بی‌اعتنا به مال و منصب دنیا و اهل آن‌ها جای دارد.

پانویس

* عضو هیئت علمی دانشگاه تبریز

منابع

- آقابزرگ تهرانی (بی‌تا).؛ الذریعه الی تصانیف الشیعه؛ چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.
- اسماعیل باشا البغدادی (۱۹۵۱)؛ اسماء المؤلفین و آثار المصنفین؛ استانبول.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۱۲)؛ تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت؛ تهران.
- امیر الملک سید محمد صدیق (۱۲۹۳)؛ شمع انجمن؛ هندوستان.
- امین احمد رازی (۱۰۰۲)؛ هفت اقلیم؛ بدون مشخصات.
- اوحدی مراغی (۱۳۷۵)؛ دیوان؛ به‌کوشش سعید نفیسی؛ چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- بهمن میرزا قاجار (تألیف ۱۲۴۷)؛ تذکره محمدشاهی؛ بدون مشخصات.
- حسینی زنوزی، ابن عبدالرسول (۱۲۱۶)؛ ریاض الجنه؛ بدون مشخصات.
- دولت‌آبادی، عزیز (۲۵۳۷)؛ سخنوران آذربایجان؛ چاپ اول، تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز.
- دولت‌شاه سمرقندی (۱۹۰۰)؛ تذکره الشعراء؛ لیدن.
- دهخدا، علی اکبر؛ لغت‌نامه.
- رضازاده شفق، صادق (۱۳۶۹)؛ تاریخ ادبیات ایران؛ تهران: آهنگ.
- رضاقلیخان هدایت (تألیف ۱۳۰۵)؛ ریاض العارفین.
- _____ (تألیف ۱۲۸۲)؛ مجمع الفصحا.
- سلطان حسین بایقرا (۱۳۱۴)؛ مجالس العشاق؛ کانپور.
- شاه حسین بن ملک غیاث‌الدین محمود سیستانی (تألیف ۱۰۱۹ هجری)؛ خیر البیان؛ نسخه خطی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۶)؛ قلندریه در تاریخ؛ چاپ اول، تهران: سخن.
- شمس‌الدین سامی (بی‌تا)؛ قاموس الأعلام؛ بدون مشخصات.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۰)؛ سیر غزل در شعر فارسی؛ تهران: فردوس.
- شیخ ابوالقاسم بن ابوحامد بن نصرالبیان انصاری کازرونی (۱۳۴۰ شمسی)؛ سُلَم السَّموات؛ به تصحیح یحیی قریب؛ چاپ اول، تهران.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۳۹)؛ گنج سخن؛ چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۷۰)؛ تاریخ ادبیات در ایران؛ چاپ هفتم، تهران.
- عبدالرحمان جامی (تألیف ۸۸۳، چاپ ۱۳۳۳ هجری)؛ نفحات الأنس؛ لکهنو.

- علی ابراهیم خان متخلص به خلیل (بی تا.)؛ صحف ابراهیم، نسخه خطی
علیقلی خان داغستانی متخلص به واله (تألیف ۱۱۶۰)؛ ریاض الشعرا.
محمد بقای سهارنپوری (بی تا.)؛ مرآت جهان نما، نسخه خطی
مدرّس، محمدعلی (۱۳۳۶)؛ ریحانة الأدب، تهران.
تربیت، محمدعلی (۱۳۷۸)؛ دانشمندان آذربایجان؛ به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد؛ تهران: وزارت فرهنگ و
ارشاد اسلامی.
محمد قدرت الله گویاموی (تألیف ۱۲۵۶، چاپ ۱۳۳۶ هجری)؛ نتایج الأفكار؛ بمبئی.
قرّخ، محمود (بی تا.)؛ احوال و آثار اوحدی؛ مشهد: آزادی.
مسرور، حسین (۱۳۰۷)؛ «شرح حال اوحدی مراغه ای»؛ مجله ارمنان؛ سال ۹، صص ۱۲۵-۱۳۴.
معصومعلی نعمت اللهی شیرازی (۱۳۱۹ هجری)؛ طرایق الحقایق؛ تهران.
معین، محمد؛ فرهنگ فارسی.
نورالله بن شریف (تألیف ۱۲۶۰)؛ مجالس المؤمنین؛ تهران.
میرعلاءالدوله متخلص به کامی (تألیف ۹۷۹)؛ نفایس المآثر.
میرغیاث الدین محمد خواندمیر (تألیف ۹۳۰)؛ حبیب السیر.